# ۷۵. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۳/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۰۳خرداد۱۴۰۴ موضوع: روایت عمر بن یزید و دخول لحظه ای ماه.

- پیش‌گفتار(چکیده)
- سه احتمال در روایت اهل بطن نخله
- دخول لحظه‌ای شهر و تصحیح احکام با فعلیت تدریجی
- فعلیت حکم دیه مغلظه عند الرویة ای عند اللیل؟
- دقتی در قاعده «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال»
- سند روایت عیص بن قاسم؛ «رآه القوم جمیعا فاتفقوا علی انه لیلتین»
- معرفی کتاب «نهج الإعلان بما یثبت به دخول شهر رمضان»
- ادعای مضحک ابن تیمیه در لزوم رجوع عوام به علماء سنی؛ «تشیع یهود»
- هم بافته کتاب و حکمت در فهم مهدویت
  - الف) روایت حکمت لقمان، معرفت امام زمان
  - ب) روایت «وَضَعَ اللّٰهُ یَدَهُ عَلَی رُءُوسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ»
- نکته‌ای در نامه سید الشهدا علیه‌السلام به معاویه ملعون
- عدم تنافی بداء معلل و مسأله تربّی شیعه در مسأله ظهور

# پیش‌گفتار(چکیده)

**موضوع اصلی:**
روایت بطن نخلة.

**موضوعات فرعی:**
سه احتمال در معنای روایت بطن نخلة، برداشت صاحب وسائل از حدیث، دخول لحظه ای ماه و فعلیت تدریجی در احکام ماه، کتاب الدرة النجفیة، دی مغلّظة عند رؤیة الهلال أو عند اللیل کاربرد قاعده اذا جاء الاحتمال...، روایت عیص بن قاسم سندا ًو دلالة ً، کتاب نهج الإعلان، تشیع یهودیان به بیان ابن تیمیه و حدیث اثناعشر، فهم مهدویت همیافته کتاب و حکمت، نکته ای در نامه حضرت سیدالشهداء ع به معاویه، عدم تنافی بداء معلّل با تربّی شیعه

# سه احتمال در روایت اهل بطن نخله

## احتمال سوم؛ تناسب «دخول شهر» و لحظه «رؤیت هلال»

تنبیه سوم بودیم؛ مرحوم سید فرموده بودند «بسند ضعیف»، مقصودشان از تنبیه سوم، تعلیقه صاحب وسائل بود. نسخه ای که ظاهراً در دست مرحوم سید بوده، این تعلیقه را داشته است. نکته‌ای که مرحوم صاحب وسائل را محتاج کرده تا این تعلیقه را بزنند، این بود: صاحب وسائل روایت عمر بن یزید که مغیریه گفته بودند شب بهدنبال روز می‌آید و حضرت فرمودند «کذبوا»، این روایت را صاحب وسائل در ذیل همین بحث سید آورده بودند. لذا مناسبت دارد که سید به نسخه وسائل در همین باب مراجعه کرده بودند. چون ایشان فرموده بودند: «باب انه لاعبرة برویة الهلال قبل الزوال». یعنی مخالف همین نظر سید بودند. در این باب، هفت روایت آورده اند. هفتمین روایت، همین روایت عمر بن یزید است. سید می‌فرمایند چرا شما این روایت را برای عدم اجزاء رؤیت قبل از زوال شاهد آورده‌اید؟! خود صاحب وسائل بعد از اینکه آورده‌اند به این نکته توجه فرموده‌اند. لذا در پاورقی با «منه» توضیح داده‌اند. همین عبارتی که سید آورده‌اند را آورده‌اند. «وجه الدلالة...». یعنی وقتی قبل از زوال دیدن امروز دیگر نخواهد بود. شب آینده شب اول است، و روز آینده که غیر از امروز است، روز آینده است. این استدلال صاحب وسائل در پاورقی بود که ذیل همین باب آورده‌اند. مرحوم سید هم از ایشان با یک کلمه «وه کما تری» جواب دادند. اندازه‌ای که در وسعم بود «کما تری» را عرض کردم. اگر وجه دیگری در ذهن شما مانده بفرمایید.

الآن این مصباح تمام شد؛ مباحثه‌ای که مقصود ما از رؤیت هلال بود تمام شد. بالای سیصد جلسه از همه چیز صحبت شده، اگر می‌بینید یک بحثی مانده حتماً تذکر بدهید و بفرمایید که فلان بحث مطرح شد و احاله به آینده شد و ماند. گاهی بحث‌ها خالصه مطرح می‌شود که باید بدانیم این بحث ناتمام مانده است. خود این چیز کمی نیست. علماء فرموده‌اند: «حُسن السؤال نصفُ الجواب»، یعنی اگر سؤال را خوب مطرح کنید نصف جواب داده شده است. حال یکی از بهترین چیزها برای رسیدن به این بحث، پیدا کردنش و نام بردنش است. وقتی بگوییم در این جلسات مثلاً سه بحث ناتمام مانده، ولو ما مباحثه نکنیم اما همه می‌توان راجع به آن مختصر صحبت کنیم و همه برای دیگرانی که می‌خواهند تحقیق کنند لازم نیست به همه اینها مراجعه کنند.

راجع به این روایت نکته ی چند لحظه‌ای بگویم. در مورد این روایت عمر بن یزید، عرض کردم سه احتمال به ذهن ما می‌آید. یکی اینکه امام علیه‌السلام صرفاً به رسم عرب استشهاد کرده‌اند و خالص. رسم عرب این بود که «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر»، پس شب قبل از روز است. لذا چون آنها گفته اند شب بعد از روز است، پس «کذبوا». دوم، امام علیه‌السلام به رسم عرب استشهاد می‌کنند، اما با یک ملاحظه علّت کار. علّت کار، «رأوا الهلال» است. چون هلال را دیدند پس از امشب اول ماه است. این صرف رسم نیست، یک تناسب حکم و موضوع و استدلالی است که امام علیه‌السلام ذهن عرف و ارتکاز عرف را باز می‌کنند. خب چرا اسم از آنها می‌برند؟ چون واقعه شد و گفتند. و الّا در جای دیگر امام به چه چیزی استشهاد کنند تا بگویند شب جلو است. خب آنها می‌گویند ما هم عرف هستیم و می‌گوییم شب عقب است. امام علیه‌السلام به یک واقعه‌ی مشهوری که آیه برای آن نازل شده، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»[1]، استشهاد می‌کنند که

معلوم باشد. ولی علی ای حال منظور امام استشهاد به عرف است.

احتمال سوم را در جلسه صد و شصت و یک بحث کردیم. بیش از این بود؛ یعنی امام علیه‌السلام کاری به عرف عام ندارند. بلکه به استدلال و ارتکاز و تناسب حکم و موضوعی که در عرف هست. یعنی چرا عرف «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر»؟ عرف یکبار یعنی پدر و مادر و قبل و بعد گفته بودند «اذا رأوا الهلال قد دخل الشهر»؟! این یک چیز است. اما یکی هم این است که امام علیه‌السلام از این واقعه می‌خواهند تناسب را بیان کنند. اینها می‌گویند امشب ماه را دیدیم، ولی هنوز ماه جمادی است، هنوز ماه شعبان است. فردا اول است، و شب بعدش شب اول ماه مبارک است. آنها این جور می‌گفتند. امام علیه‌السلام با استشهاد به این کار عرف، یک چیزی را می‌گویند که «قضایا قیاساتها معها» است. می‌فرمایند «کذبوا انّ اهل بطن النخله اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام». ببینید در کلام حضرت اسمی از «اذا رأوا الهلال عند الغروب قالوا هذه اللیله لیله شهر الحرام» نیست. می‌گویند «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام». «قالوا» یعنی صبر کنید تا غروب شود ای من؟ این فقه الحدیث سوم کار می‌برد. باید بیشتر روی این رفت‌وبرگشت شود تا ببینیم این وجه سر می‌رسد ای نه. یعنی امام علیه‌السلام از تناسب «رأوا» و «دخل» یک مطلب واضحی را می‌گویند که عرف هم همان را می‌گوید. وقتی هلال را دیدیم، بـ‌گوییم هنوز ماه بعدی نیامده، هنوز ماه قبلی ادامه دارد لذا باید صبر کنی تا شب شود؛ صبر کن تا فردا شود. مغیریه می‌گویند ولو هلال را دیده‌ای، صبر کن تا فردا شود. فردا بگو که ماه مبارک داخل شده است. امام می‌فرمایند اینها بی خود می‌گویند. خب عرف چه می‌گوید؟ عرف می‌گوید وقتی هلال را دیدی بگو از امشب ماه داخل شده است. خب این هم در فرمایش امام نبود. بله، حضرت برای سبقت لیل بر نهار فرمودند اما در «دخل»، «دخل عند اللیل» نبود.

**شاگرد**: «عند الرویه».

**استاد**: «عند الرویه» ای «عند اللیل»؟ این دو وجه قبلی حتماً «عند اللیل» را می‌خواهند. شک ندارید. چرا؟ چون اگر رسم باشد، رسم این است که وقتی هلال را دیدند می‌گویند «دخل الشهر». الآن دیگر شب ماه قبلی است. اما خب ماه از چه زمانی شروع شده؟ از شب. شب فقط شروع ماه است. لذا از اینجا بود که گفتم وجه اول و دوم با سوم فرق می‌کند. وجه سوم این است که وقتی هلال را دیدند می‌گویند ماه شروع شده است. شاهد عرفی آن را هم چند بار دیگر عرض کردم. زمان خلیفه دوم و هم زمان خلیفه سوم نامه فرستادند. وقتی بعد از ظهر هلال را دیدند بعضی روزه را خوردند. بعضی نخوردند و برای خلیفه نامه فرستادند. کسانی که خوردند کارشان چه بود؟ گفتند خب حضرت فرمودند «صوموا لرویته و افطروا لرویته». وقتی دیگر هلال را دیدیم نخوریم؟! لذا نامه ننوشتند. اختلاف شد. عده‌ای خوردند؛ به‌خاطر «افطروا لرویته». آن جا بود که نامه‌ها آمد. مختلف هم هست. لذا فتاوای اهل‌سنت فرق می‌کند. در اینکه نباید بخوری. در نقل از عثمان داشت که گفتند عده‌ای خورده‌اند او گفت «اما انا لااُفطر». من نمی‌خورم. یکی چیزی محکمی صادر نکرد. شاید از خلیفه دوم هست که اگر افطار کنید تادیبتان می‌کنم. ولی قبل از زوال هم باز از خودش آمده است. این نقل خود اهل‌سنت است. نامه نوشت که اگر قبل از زوال دیدید، بخورید. اگر بعد از زوال است باید «اتموا الصیام الی اللیل» را اجراء کنید.

عرض من این است: روز بیست و نهم ماه مبارک، چون هلال درشت شده بود شما از بعد از ظهر دیدید. همینی که الآن صحبت ما است. عرف بعد از ظهر دید. سؤال ساده‌ای که مکرر عرض کردم ولو مورد مناقشه قرار می‌گیرد، اما برای تشحیذ ارتکاز است. فرض گرفتیم عرف عام ساعت سه یا چهار بعد از ظهر هلال را دیدند. در تاریخ هم شواهدی مکرری دارد. می‌گویند این هلال چه ماهی است؟ تردید ندارید که می‌گویند هلال ماه شوال است. جلوترها مناقشه می‌کردند ولی عرف می‌گوید هلال ماه شوال را دیدیم. هلال ماه شوال یعنی همین استدلال امام علیه‌السلام؛ «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر». همانی بود که مرحوم آقای خوئی هم در جواب فرمودند و یک عدولی شد. ایشان فرموده بودند وقتی هلال آمد برای کل کره ثابت است. در جواب مرسله اول فرمودند درست است که از تحت‌الشعاع خارج شد اما محاسبه تقویمی از اول شب است. این در اولین جواب‌شان بود. یعنی از نامه

شاگردشان پذیرفتند که وقتی میخواهید ماه را حساب کنید دیگر از وسط روز نمیشود. بلکه محاسبه از اول شب است. خب این هم حرفی نیست. مقصودم اینها نیست.

---

[1] البقره ۲۱۷

# دخول لحظه‌ای شهر و تصحیح احکام با فعلیت تدریجی

آیا این احتمال در فقه الحدیث روایت عمر بن یزید به‌عنوان احتمال سوم مجالی برای طرح دارد یا ندارد؟ اگر به‌عنوان یک محتمل در استظهار از این حدیث مجالی دارد، فوائد مهمی دارد. اول استظهار سر برسد و عرف عقلاء معیت کنند، اینکه امام علیه‌السلام از تناسب «اذا رأوا الهلال» و «قد دخل» اینطور می‌فرمایند. یعنی وقتی هلال را ندیدند می‌گویند هلال ماه شوال است و ماه داخل شده است. اگر این احتمال هست، بعداً حل می‌کنیم که چطور می‌شود در وسط روز داخل شود؟ اگر یادتان باشد بحث‌های مهمی که در اینجا داشتیم همین بود. «قد دخل» یعنی مثل اینکه برای انابالغ زوال شد. ساعت دو بالغ شد. یا حائض. «زالت الشمس» اما چون حائض است نمازواجب شده یا نه؟ عرض کردیم زوال شمس که آمد برای همین حائض هم دارد کار انجام می‌دهد. یعنی یک جزئی از موضوع وجوب نماز ظهر را برای حائض می‌آورد؛ برای آن انابالغ می‌آورد. این جزء که آمد زوال شد. او انابالغ است. او حائض است. خب ساعت دو بالغ شد، می‌گویی خب زوال که شده بود. باید بخوانی. نمی‌توان گفت «اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة، فوجب الصلاة»، لذا وقتی ساعت دو بالغ شدی نباید نماز بخوانی. اینجا هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام»، فقط اجرای احکام وجوب و ادعیه و ... سر جای خود است. فعلیت هر کدام تدریجی است. ولی یک مؤلفه موضوع حکم که دخول شهر است، وسط روز هم شده است. این نکته مهمی است. اگر استظهار از این حدیث نزد عقلاء سر برسد، این مطلب مهمی است. یعنی دخول شهر لحظه‌ای است، نه اینکه توقیفی باشد تا برای وقت غروب صبر کنید. او داخل شد. بله اگر می‌خواهید توقیفی درست کنید، اول شب را بگیرید. می‌خواهید دعاهای شب اول ماه را بخوانید، اول شب را بگیرید. اما اگر روایت رسید که «اذا رأیتم الهلال فلتشیروا الیه بالاصابع قف مکانک و ادع...»، عرف عام چه می‌گوید؟ الآن هنوز شب نشده و هلال ماه شوال را ندیدند. این حدیث معنا دارد یا نه؟ بگوییم نه، اینکه هلال شوال نیست. باید تا شب صبر کنی. عرف این را نمی‌گوید. عرف می‌گوید ولو الآن ساعت چهار است و هلال را ندیدیم، «فلا تشیروا الیه بالاصابع و ادعوا بهذا الدعا». حال منا‌قشه در همه اینها جای خودش باشد. این پایان عرض من از این حدیث شریف است. علامه طباطبایی سید بحر العلوم هم در این مصابیحشان افاده فرمودند و از محضرشان کمال بهره را بردیم.

کتاب الدرة النجفیة سید خیلی عالی است. ولو امثال من طلبه درس نخواندهایم. مظنون من است که وقتی منا‌سبت می‌شد و حاج آقا شعرهای دُرّة را می‌خواندند، کل دُرّة را حفظ بودند. فقط چیزی که تأسف می‌خوردند این بود: می‌فرمودند ای کاش مرحوم سید در دُرّة وارد فروعات تفصیلیه نشده بودند تا دوره فقه را تمام می‌کردند. حاج آقا این را مکرر می‌فرمودند. خود دُرة تفصیلاتی دارد. از عروه مفصل تر است. شعر است اما مفصل وارد فروعات می‌شوند. ولذا نتوانستند آن را تمام کنند. به گمانم تا جایی که مرحوم سید فقه را به نظم در آوردند، گویا صاحب جواهر ملتزم هستند که به کلام سید تبرک کنند و شعرهای ایشان را در جواهر بیاورند. در خاطرم به این صورت است. می‌توان تفحص کرد.

**شاگرد**: بحث دُرّة را چرا اشاره کردید؟

**استاد**: برای تشکر از سید و افادات ایشان بود. این هم از سائر مولفاتشان است. نمی‌دانم کسی برای آن شرح نوشته یا نه. اگر کسی شرح ننوشته خیلی حیف است.

**شاگرد۲:** تا کجا شعر گفته اند؟

**استاد**: شاید صلات مسافر بود. صلات تمام نشده است ولی ماشاءالله خیلی مفصل است.

**شاگرد**: وجه اثباتی فقه الحدیث چه شد؟

**استاد:** اگر بگوییم کلام امام علیه‌السلام ناظر به عرف و رسم نیست، ناظر به استدلال عرف است، ناظر به آن چیزی است که خود عرف روی ارتکازشان می‌گویند، نه آن چه که از پدر و مادر و به رسم بیرونی گرفته‌اند. اگر این را بگوییم معنایش این می‌شود که وقتی هلال دیده شد شهر به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های موضوع احکام دخول شهر داخل شده. بقیه احکامش مثل ادعیه لیل، وجوب صوم و سایر چیزها به تدریج به فعلیت می‌رسد. و منافاتی ندارد که دخول شهر وسط روز بوده. به خلاف این‌که بگوییم اگر وسط روز دیدی هنوز شهر داخل نشده و باید تا غروب صبر کنیم. بنابر این به «اتموا الصیام الی اللیل» در روز سی ام نیاز داریم. این معلوم باشد. چرا؟ به‌خاطر این‌که اگر ساعت دو بعد از ظهر هلال دیده شد، روی این مبنا شهر شوال داخل شده است. خب پس چرا تا آخر حرام است که روزه را بخورد و کفاره دارد؟ می‌گوییم آیه فرموده «ثم اتموا الصیام الی اللیل»؛ حالا که شما صبح روزه گرفتید، حق ندارید امروز را بخورید. خب این دو-سه ساعتی که از شهر شوال است، چه می‌شود؟ شارع با لحکومه برای این دو-سه ساعت حکم ماه مبارک بار می‌کند. می‌گوید شما باید در این دو-سه ساعت روزه ماه مبارک را تمام کنید. یعنی استظهار نیاز است. اما بنابر وجه های دیگر اینطور نیست. اگر بالدقه از ساعت دو بعد از ظهر هلال را دیدی، از اینجا تا غروب بالدقه جزء ماه مبارک است. یعنی هنوز شوال اصلاً داخل نشده است. خب «اتموا الصیام الی اللیل». دیگر نیازی به این استدلال را ندارند.

**شاگرد**: اگر فقط همین وجه را بگیریم و این بحث‌ها را لحاظ نکنیم همانطور که این حدیث به نفع صاحب وسائل نمی‌شود به نفع سید هم نمی‌شود؟

**استاد:** بله. یعنی «کما تری» سید برای این وجه سوم سر نمی‌رسد.

**شاگرد**: در ذهنم این وجه سوم بود و فقط وجه سلبی و نه ایجابی آن سر می‌رسد. یعنی معلوم است که نتیجه ای که صاحب وسائل گرفته غلط است. چون صاحب وسائل می‌گوید ماه را دیدی اما با این‌که الآن دیدی صبر کن تا فردا. یعنی این کماتری خیلی در در کردنِ وجه سلبی اقوی است

**استاد**: صاحب وسائل نمی‌گوید تا فردا صبر کن. می‌گوید اگر ساعت ده صبح دیدی، شبی که می‌آید شب اول است. در این‌که مشکلی ندارند.

# فعلیت حکم دیه مغلظه عند الرویة ای عند اللیل؟

**شاگرد۲**: اگر ساعت ده صبح دیده شد، از قتال دست بردارند؟

**استاد**: این مربوط به مباحثی است که فعلیت حرمت قتال در شهر مبارک از چه زمانی است. چه زمانی بالفعل می‌شود؟ «یحرم القتال فی الشهر الحرام»، فعلیت این «یحرم» از چه زمانی است؟ باید به شرع مراجعه کنیم. چون حکم شرعی است. مثل مسأله تغلیظ دیه است که بحث کردیم. الآن هلال را دیدیم، در همین فاصله کسی به قتل خطائی کشته شد. تغلیظ دیه می‌شود یا نه؟ از این بحث کردیم. لذا از چیزهایی که در آن جا سؤال مطرح کردم، همین بود: گفتم آنها اشکال می‌کنند که روز دیدیم، ولی هنوز روز سی ام است و ماه رجب نشده است، چطور می‌خواهید بگویید تغلیظ دیه شود؟! من گفتم تصادف لحظه‌ای است، شما هلال را در وقت غروب دیدید ولی هنوز اذان مغرب نشده است، بیست دقیقه فاصله است، در این بیست دقیقه چه می‌گویید؟! الکلام الکلام. یعنی الآن درست همه هلال را دیدند ولی هنوز اذان مغرب نگفته اند. طبق فتوای مشهور دخول شب از زوال حمره است، لذا این کلام می‌آید.

**شاگرد**: وقتی آب از سر گذشت چه یک وجب و چه صد وجب، می‌گویند برای مغرب است.

**استاد**: من هم همین قول را تقویت کردم. عرض کردم در همان بیست دقیقه می‌گویی‌م تغلیظ دیه نشده است. ولو هلال را دیدی‌م، اما چون هنوز لیل داخل نشده طبق ادله می‌گویی‌م تغلیظ دیه نشده است. مستظهر به برائت هم هست.

**شاگرد**: مضمون حدیث رؤیت در شب است، با اینکه در شب دیدند صاحب وسائل می‌گویند شب بعدی شب اول است.

**استاد**: نه، «وجه الدلالة انه یفهم منه ان الهلال اذا رئی وقت الغروب فالیوم المستقبل و اللیلة المستقبلة...» که الآن است. مقصودشان روشن است. «الیوم الآتی و اللیلة الآتی» می‌گویند که یعنی همین امشب. مقصودشان روشن است و الا خلاف اجماع می‌شد.

# دقتی در قاعده «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال»

**شاگرد۲**: احتمال سوم آثار فراوانی دارد. فقط منوط به این است که احتمال عقلائی که شهر از شب شروع می‌شود را باید کنار بگذاریم. یعنی اگر بخواهیم احتمال سوم که همین الآن ماه شروع شده اما آن را با فعلیت تدریجی حل می‌کنیم، برکات فراوانی دارد. اما بسته به این است که احتمال دیگر که در حد ظاهر هم هست را کنار بزنیم. چون «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

**استاد**: «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» در استظهارات نیست. این قاعده معروف در مطالب منطقی و فلسفی و استدلالات ریاضی است. چون می‌خواهیم خروجی یقینی باشد. اما در استظهار از کلام، ظاهر و اظهر، اصالً معنای ظاهر این است که بالفعل یک احتمال دیگری هم هست. ولو مرجوح است. چون مرجوح است احتمال راجح ظاهر می‌شود و حجت می‌شود. «یستدل بالظهور». بله، همان فرمایش «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» یک جور دیگری هم می‌شود؛ یعنی «الاحتمال العقلائی الذی یمکن ارادته»؛ مخاطب آن را اراده کرده باشد و کلام مجمل بشود. خب اینجا باید هر دو در عرض هم باشند. محتملات دیگر را از ظهور بیاندازد. اگر اندخت مجمل می‌شود. اما فعلاً اینی که ما گفتیم اینطور نیست. تا اندازه‌ای که من می‌دانم این احتمال سوم هنوز ظهور رواست را در آن چیزی که ما می‌دانیم نندخته است. قرائن و شواهد و چه بسا مجموع چیزها را در نظر بگیریم، با همه آنها برگردیم و به این نگاه کنیم، آنها را کنار این بگذاریم و به ذهن عرف عرضه کنیم، شاید عرف بپذیرند. و الّا فعلاً نه. خود ادله مهمتر بود.

# سند روایت عیص بن قاسم؛ «رآه القوم جمیعا فاتفقوا علی انه لیلتین»

خب حال مقدمه روایت عیص بن قاسم را عرض کنم؛ در حدائق جلد سیزدهم، صفحه دویست و هشتاد و چهار از این روایت بحث کرده‌اند. ایشان ذیل «هل تعتبر غیبوبة الهلال بعد الشفق فی ثبوته لللیلة السابقة» مطالبی را راجع به تطوق و غیبوبت بعد الشفق مطرح کرده‌اند. تا اینجا که می‌فرمایند:

> **ما رواه الصدوق فی الصحیح عن عیص بن القاسم «انه سألأبا عبد الله (علیه السلام) عن الهلال إذا رآه القوم جمیعا فاتفقوا علی انه لیلتین أ یجوز ذلك؟ قال نعم».**
>
> **فهو خبر شاذ لا یعارض ما قدمناه من الأخبار المستفیضة الدالة علی ان الاعتبار بالرؤیة أو الشاهدین و انه لا اعتبار بالظن و غایة ما یفیده اتفاق القوم هنا هو الظن بذلك. و الله العالم.[1]**

ایشان رد کرده‌اند. ابتدا توضیحی راجع به سند روایت عرض کنم. ایشان فرموده‌اند: «رواه الصدوق فی الصحیح». مرحوم شیخ در تهذیب همین را دارند. مجلسی اول ملامحمد تقی رضوان الله علیه؛ علامتین؛ پدر هم علامه هستند. به پسر علامه مجلسی می‌گوییم ولی پدر هم همینطور هستند. ایشان هم ماشاءالله خیلی بزرگ هستند. ایشان در لوامع فقط فرموده‌اند که این سند صحیح است. در روضة المتقین فرموده‌اند: «و سألة العیص بن القاسم فی الصحیح کالشیخ»[2]. «کالشیخ» یعنی همانطور که صدوق با سند صحیح روایت کرده، شیخ هم در تهذیب به سند صحیح روایت کرده است. پس در هر دو کتاب از کتب اربعه سند صحیح است.

فقط در اینجا نکاتی داریم. تا جایی که من دیدم تمام علمائی که این حدیث را نسبت به فقیه ذکر کرده‌اند، همه به «الصحیح» تصریح کرده‌اند. حتی در نرم‌افزار هم صحیح است. روایتی که صدوق در فقه بسند صحیح آورده است. اما وقتی در فقیه نگاه می‌کنید می‌بینید «و سألة العیص بن القاسم»، از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد. خب چرا همه فرموده‌اند صحیح است؟ به‌خاطر این‌که «و سالة» را به حدیث قبلی تعلیق گرفته‌اند. حدیث قبل دارد: «وَرَوَى أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ». یعنی «روی ابان» که «سالة العیص». پس این روایت را تعلیق گرفته‌اند. ولذا در باب بعدی که روایت « سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ...» است، می‌گویند ضعیف است. می‌گویند مرسل است. اما روایت «سألة العیص بن قاسم» را ضعیف نگرفته اند. چون به روایت قبلی که از ابان است، تعلیق گرفته‌اند. در مشیخه وقتی نگاه

می‌کنید مرحوم صدوق طریق «کلما رویته عن ابان بن عثمان» طریق را می‌آورند. طریق خیلی عالی العالی است. طریق خودشان به ابان بن عثمان را می‌آورند. لذا همه علماء این جور فهمیده‌اند که این روایت تعلیق به روایت قبلی است. به مشیخه مرتبط با ابان می‌رسد.

نکته‌ای که هست، این است: در طریق صدوق به ابان، دو تا هستند. یکی خود صفوان بن یحیی است. و حال اینکه در سند تهذیب خودش بلاواسطه از عیص روایت می‌کند. این تفاوت را روی حساب مشیخه در نظر داشته باشید. پس روایت در فقیه صحیح است اما صفوان از ابان از عیص است. اما در تهذیب صفوان از عیص است. صفوان بن یحیی خودش از عیص روایت می‌کند. علی ای حال سند صحیح است. آیا در اینجا سقط داریم؟ نه. صفوان مفصل از عیص بن قاسم روایت کرده است. در فقیه هم در مشیخه اسم او آمده است و الّا در فقیه ابان را گفته اند و بعد فوری گفته اند «سالم عیص بن قاسم».

**شاگرد**: صدوق در مشیخه به خود عیص طریق ندارد؟

**شاگرد۲**: دارد.

**استاد**: پس لازم نیست به طریق قبلی باشد. لذا علماء روی حساب آن فرموده‌اند.

صاحب وسائل این حدیث را ذیل باب شایع آورده‌اند. باب دوازدهم، «باب ثبوت رویة الهلال بالشایع و بالرویة فی بلد آخر قریب». روایت ششم، همین روایتی است که می‌خواهیم بخوانیم.

> **محمد بن علي بن الحسين باسناده عن عيص بن القاسم أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن الهلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا أنه لليلتين أيجوز ذلك؟ قال: نعم.[3]**

هر کسی این روایت را در وسائل ببیند، می‌گوید برداشت صاحب وسائل از این روایت، صغرائی برای شایع بوده است. اگر طرداللباب بوده، باید تذکر می‌دادند. فرموده‌اند «باب ثبوت رؤية الهلال بالشياع وبالرؤية في بلد آخر قريب»، بعد همه روایت ششمی را می‌آورند. آیا روایت می‌خواهد شایع را بگوید یا نه؟ ظاهرش این است که اصلاً روایت ربطی به شایع ندارد. چه بسا در شایع یک نفر یا دو نفر دیده‌اند. اما به قدری اطمینان به آن بوده که همه مردم دارند می‌گویند. خبر رؤیت شایع دارد. اینجا که اینطور نیست. همه قوم با هم دیده‌اند. اینرا که نمی‌توان شایع گفت. چه شایعی است که همه قوم ایستاده‌اند و دارند می‌بینند؟! بین علمائی که این را آورده بودند، فقط آسید محمد سعید حکیم به این تذکر داده بودند. گفته بودند این روایت که اصلاً ربطی به شایع ندارد.

**شاگرد**: «أ یجوز ذلک» را اینطور معنا نکنیم. یعنی «فاتفق لليلتين» مهم نباشد، «أ یجوز ذلک» هم همان رویتی باشد که داشتند. لذا همان روایات رؤیت می‌شود.

**استاد**: یعنی این همه دیدند، می‌خواهد بگوید این رؤیت است یا نه؟! خیلی بعید است.

**شاگرد**: گویا یک امارة ای آمده که می‌خواهد بگوید بلند است و نمی خورد. گفته اند «أ یجوز ذلک»؟! یعنی رویتی که قبلاً داشتند.

**استاد**: قبلاً رویتی نکرده‌اند. الآن دارند رؤیت می‌کنند. شایع برای دیشب است. نه برای امشب. باز هم اگر تأییدی برای فرمایش صاحب وسائل داشتید، بفرمایید. آسید محمد سعید ظاهراً در

مصباح المنهاج کتاب الصومشان این را فرمودهاند. دیگران را ندیدهام.

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱۳ صفحه : ۲۸۴

[2] روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج۳ ، ص: ۳۴۸

[3] وسائل الشيعة - ط الإسلامية نویسنده : الشيخ حرّ العاملي جلد : ۷ صفحه : ۲۱۲

# معرفی کتاب «نهج الإعلان بما یثبت به دخول شهر رمضان»

داشتم اینها را می‌دیدیم، به کتاب «نهج الإعلان بما یثبت به دخول شهر رمضان» برخورد کردم. حدود صد و چهل صفحه کتاب قطور رؤیت هلال را به خودش اختصاص داده است. برای مرحوم آقای ملا علی علیاری تبریزی است. واقعاً چه علمائی! چه جامعیتی! در رؤیت هلال رساله شانزدهم است. اینها را احیاء کرده‌اند؛ جزاهم الله خیرا! این یک رساله خیلی ممتع و عالی است. یک دور بخوانید و ببینید! آدم لذت می‌برد این جور علمائی بودند. تا آخر هم تبریزی بودند. سال‌های سال در خود تبریز بودند. جد آقای غروی علیاری هستند که چند سال پیش مرحوم شدند. امروز این کتاب را دیدم گفتم شما هم نگاه کنید.

پس روی این تأمل بفرمایید. ببینیم مقصود صاحب وسائل پیرامون این حدیث چه بوده و استظهار از این روایت چه می‌شود.

# ادعای مضحک ابن تیمیه در لزوم رجوع عوام به علماء سنی؛ «تشیع یهود»

در این چند لحظه نکاتی که از جلسه قبل مانده را عرض میکنم. در جلسات قبل از بحارالانوار یک حدیثی خواندم. مناسبتی که سراغ منظومه عقائد شیعه رفتیم، بهخاطر بحث سفیانی بود. با اینکه اهلسنت سفیانی را دارند و مفصل هم هست، چطور در اعتقادات شیعه یک مؤلفه ای منظم میشود؟ داناهایی از یک گردن بند زیبایی میشود که به هم مربوط است. این چیز کمی نیست. وقتی اعتقادات منظم باشد، کسانی که به آن اعتقاد پیدا میکنند خودشان میفهمند چه میشود. از ابن تیمیه گفتم؛ میگفت خیلی از یهودی ها وقتی مسلمان میشوند شیعه میشوند. چرا؟ بهخاطر اینکه در توراث ائمه اثنی عشر را دیدهاند. میگویی خیالشان میرسد آن مبشرها همین هایی هستند که این روافض میگویند. و حال اینکه هیچکدام از اینها امام نشدند. میگویی اگر سراغ علماء بروند به آنها حالی میکنند که این اشتباه است. ائمه روافض خلفاء اثنی عشر نیستند. بله علمائی مثل شما معلوم است! از روز اول میخش را کوبیدهاید. در صحیحین شما آمده «انّ رسول

الله قد غلب علیه الوجع»[1]. رزیه یوم الخمیس را همه میدانند. ابن عباس چطور اشک میریخت و میگفت «فخرج ابن عباس يقول إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه

وسلم وبين كتابه»[2]. حضرت فرمودند «ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لا تضلوا من بعدی». او هم گفت «ان رسول الله قد غلبه الوجع». حال عبارت مسلم را که نمی خواهم بگویم. نگاه کنید فتح الباری ابن حجر را ذیل همین حدیث. میگویی چرا خلیفه دوم نگذاشت، چرا اینطور گفت؟ علمائی که ابن تیمیه میگویی باید سراغ آنها برویم، اینطور هستند؛ میگویی «اتفق

قول العلماء علی أن قول عمر حسبنا كتاب الله من قوة فقهه ودقيق نظره»[3]. از بس فقیه بوده! این علماء معلوم است! سراغ این علماء بروید! این جور کاری را کرده و این علماء برای شما میگویند چرا. «اتفق علماء» یعنی یکی از آنها هم استثناء نیستند! خب معلوم است که ابن تیمیه میگویی اگر سراغ این علماء بروید به شما حالی میکنند. یهودی میگویی همه شما این را میگویید ولی من یک منظم میخواهم. حال که یهودی بودم و مسلمان شدم خودم میتوانم تصمیم بگیرم این خلفاء اثنی عشری که میگویند، زیبنده چه کسی است. خودش دیگر میفهمد. شما میگویید سراغ علماء بروید، همان جا میگویند «اتفق العلماء انه من قوة فقهه ودقيق نظره»! همان جا دارد؛ یکی گفته چطور گفته اید این کار بسیار خوبی بود، درحالیکه ابن عباس مثل باران اشک میریخت؟! جوابش چیست؟ ابن عباس هم که صحابی است! مثل باران اشک میریخت و میگفت «الرزیه کل الرزیه»! شما میگویید « من قوة فقهه ودقيق نظره»؟! جوابش چیست؟ یک کلمه؛ «ان عمر کان افقه من ابن عباس». او گریه میکرد، چون فقیه نبود و حالیش نبود. او که افقه بود میفهمید. خلاصه جناب ابن تیمیه میگویی اگر یهودی ها سراغ علماء بروند نمیگذارند که گرفتار روافض شوند.

[1] صحيح البخاري - (١/ ٥٤)

[2] همان

[3] فتح الباري لابن حجر (٨/ ١٣٢)

# هم بافته کتاب و حکمت در فهم معنویت

# الف) روایت حکمت لقمان، معرفت امام زمان

در این فضا عرض کردم که فرمایش امام رضا علیه‌السلام به دعبل بسیار مهم است. مورد دیگر هم این بود که اساس اعتقادات شیعه و به‌طور کلی معارف الهی یک هم یافته‌هایی از کتاب و حکمت است. عرض کردم که این خیلی مهم است. لذا تا آن روایت را نفهمید...؛ بعد از این روایت یادم آمد. در تفسیر برهان، حدیثی هست که برای این بحث‌هایی که گفتم مناسب است بروید تأمل کنید.

> عَنْ عَلِيِّ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُهُ: وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ؟ قَالَ: «أُوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامِ زَمَانِهِ».
>
> [1]

یعنی بالاترین و اوج حکمت را امام علیه‌السلام اشاره می‌کنند. لذا این جور نیست که الآن «لقمان الحکمه» با این زمان ما فرق کند. فرقی نمی‌کند. الآن هم بالاترین کسی که اعتقاد صحیح دارد، اگر این جمله را درست فهمیده باشد آن منظومه را، بالاترین حکیم است. ولذا امر مهم است. یک کلمه نیست. اگر یادتان باشد عرض کردم از اول خلقت تا به حال بیست و پنج حرف علم هنوز نیامده است. علم بیست و هفت حرف است، از اول تا الان دو حرفش آمده و بیست و پنج حرفش مانده تا بیاید. از این دو حرفی که آمده، در روایت کافی دارد که علم آصف بن برخیا مثل «قطرة من بحر» بود. حضرت فرمودند نسبت علم آصف بن برخیا به اقیانوس، مثل نسبت قطره و دریا است.

**شاگرد**: شاید برای خواصی مثل سلمان تمامش باشد.

**استاد**: آن فضای دیگری است. فعلاً عموم را می‌گویم. علی ای حال از آن، علم آصف است. حضرت فرمودند علم آصف قطره‌ای از دریا بود. با چشم برهم زدن تخت را آورد؛ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»[2]. این علم که نسبتش این است، چه چیزهایی در دل آن بیست و پنج حرف است؟! حضرت فرمودند «انما كان عند آصف كتاب سليمان وكان يوحى إليه حرف واحد ألف أو واو»[3]. اگر آصف با یک حرف این کار را کرد، در زمان ظهور که بقیه‌اش می‌آید، چه خبر می‌شود؟!

---

[1] البرهان في تفسير القرآن نویسنده : البحراني، السيد هاشم  جلد : 4  صفحه : ۳۶۶

[2] النمل ۴۰

[3] بصائر الدرجات- ط مؤسسة الاعلمي نويسنده : الصفار القمي، محمد بن الحسن  جلد : 1 صفحه : ۲۳۰

# ب) روایت «وَضَعَ اللّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ»

حال روایت کافی شریف را ضمیمه کنید؛ حضرت فرمودند: «إِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلامُهُمْ»[1]؛ وقتی زمان ظهور می‌شود خدای متعال کاری می‌کند که عقل های همه کامل می‌شود. کمال عقل هم به علم و معرفت و به همه چیز است. ولذا است که این مطلب مهم است. یعنی خود اصل درکش و نظمش و آن چه که امام صادق علیه‌السلام فرمودند، به همه ای اینها نیاز حتمی دارد.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني  جلد : 1  صفحه : ۲۵

# نکته‌ای در نامه سید الشهدا علیه‌السلام به معاویه ملعون

حدیثی که جلسه قبل از بحارالانوار خواندم، نامه منسوب به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بود که در رجال کشی و احتجاج بود. من از بحارالانوار خواندم، امام فرمودند: «و إن ترکته فإني أستغفر الله لذنبي»[1]. در کتاب تصحیح شده‌ای که الان از رجال کشی چاپ شده، در مصدر آمده: «و إن ترکته فإني أستغفر الله لدینی». لذا با آن چه که عرض کردم «التقیة دینی و دین آبائی» مناسبت تام دارد.

---

[1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۴۴، ص: ۲۱۳

# عدم تنافی بداء معلل و مسأله تربّی شیعه در مسأله ظهور

تذکر دیگری هم آقا فرمودند. گفتند روایت دارد که خدای متعال مقدر کرده بود با شهادت حضرت سیدالشهدا بر طرف شد و عقب افتاد. دوباره سالی را تعیین فرموده بود و شیعه افشاء کردند و باز عقب افتاد. ببینید ظاهر این روایت بداء معلل است. یعنی بداء حاصل شده، بدائی که علتش معلوم است. سوء رفتار عباد است. همانطوری که حسن رفتار عباد، مثل اینکه بنی اسرائیل دعا کردند وظهور حضرت موسی جلو افتاد، وقتی عباد کار بد انجام بدهند عقب میافتد. این بداء معلل است. ظاهر روایت این است. اما منافاتی ندارد که بداء معلل در باطن کار یکی از صغریات «تربی» [1] باشد. هیچ منافاتی ندارد. یعنی مانعة الجمع نیست. عرض کردم «تربی» بهمعنای مشغول کردن نیست. تربیت بالا بردن است. لذا حضرت در آن روایت[2] دیگر فرمودند تمام مطلب را در این جمله به تو گفتم؛ عالمی بود و شاگردی داشت. پسرش همراه پدر نرفت. شاگرد رفت و یاد گرفت. بعد پدر وفات کرد و سلطان آمد و پسر را خواست. به در خانه شاگرد پدر رفت و گفت چه کنم؟ بعداً هم از اول تصمیم گرفت که بدهد، دفعه دوم تصمیم گرفت که بدهد، ولی وقت دادن نداد. دفعه سوم هر دو را داد؛ زمان ذئب، زمان بهیمه و زمان میزان. حضرت فرمودند در این روایت همه چیز را برای تو جمع کردم. خیلی مهم است.

دیروز یک روایت در علوم قرآنی دیدم، دو-سه روز است که خیلی شارژ هستم! ان شاء الله فردا می گویم.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية) ج1 369 باب كراهية التوقيت ..... ص : ٣٦٨

6- محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن السياري عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال: قال لي أبو الحسن ع الشيعة تربى بالأماني منذ مائتي سنة:" قال و قال يقطين لابنه علي بن يقطين ما بالنا قيل لنا فكان و قيل لكم فلم يكن قال فقال له علي إن الذي قيل لنا و لكم كان من مخرج واحد غير أن أمركم حضر فأعطيتم محضه فكان كما قيل لكم و إن أمرنا لم يحضر فعللنا بالأماني فلو قيل لنا إن هذا الأمر لا يكون إلا إلى مائتي سنة أو ثلاثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الإسلام و لكن قالوا ما أسرعه و ما أقربه تألفا لقلوب الناس و تقريبا للفرج.

[2] الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص: 362؛ «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى و أبو علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار جميعا عن علي بن حديد عن جميل عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: سأله حمران فقال جعلني الله فداك لو حدثتنا متى يكون هذا الأمر فسررنا به فقال يا حمران إن لك أصدقاء و إخوانا و معارف إن رجلا كان فيما مضى من العلماء و كان له ابن لم يكن يرغب في علم أبيه و لا يسأله عن شيء و كان له جار يأتيه و يسأله و يأخذ عنه فحضر الرجل الموت فدعا ابنه فقال يا بني إنك قد كنت تزهد فيما عندي و تقل رغبتك فيه و لم تكن تسألني عن شيء و لي جار قد كان يأتيني و يسألني و يأخذ مني و يحفظ عني فإن احتجت إلى شيء فأته و عرفه جاره فهلك الرجل و بقي ابنه فرأى ملك ذلك الزمان رؤيا فسأل عن الرجل فقيل له قد هلك فقال الملك هل ترك ولدا فقيل له نعم ترك ابنا فقال ائتوني به فبعث إليه ليأتي الملك فقال الغلام و الله ما أدري لما يدعوني الملك و ما عندي علم و لئن سألني عن شيء لأفتضحن فذكر ما كان أوصاه أبوه به فأتى الرجل الذي كان يأخذ العلم من أبيه فقال له إن الملك قد بعث إلي يسألني و لست أدري فيم بعث إلي و قد كان أبي أمرني أن آتيك إن احتجت إلى شيء فقال الرجل و لكني أدري فيما بعث إليك فإن أخبرتك فما أخرج الله لك من شيء فهو بيني و بينك فقال نعم فاستحلفه و استوثق منه أن يفي له فأوثق له الغلام فقال إنه يريد أن يسألك عن رؤيا رآها أي زمان هذا فقل له هذا زمان الذئب فأتاه الغلام فقال له الملك هل تدري لم أرسلت إليك فقال أرسلت إلي تريد أن تسألني عن رؤيا رأيتها أي زمان هذا فقال له الملك صدقت فأخبرني أي زمان هذا فقال له زمان الذئب فأمر له بجائزة فقبضها الغلام و انصرف إلى منزله و أبى أن يفي لصاحبه و قال لعلي لا أنفد هذا المال و لا آكله حتى أهلك و لعلي لا أحتاج و لا أسأل عن مثل هذا الذي سئلت عنه فمكث ما شاء الله ثم إن الملك رأى رؤيا فبعث إليه يدعوه فندم على ما صنع و قال و الله ما عندي علم آتيه به و ما أدري كيف أصنع بصاحبي و قد غدرت به و لم أف له ثم قال لآتينه على كل حال و لأعتذرن إليه و لأحلفن له فلعله يخبرني فأتاه فقال له إني قد صنعت الذي صنعت و لم أف لك بما كان بيني و بينك و تفرق ما كان في يدي و قد احتجت إليك فأنشدك الله أن لا تخذلني و أنا أوثق لك أن لا يخرج لي شيء إلا كان بيني و بينك و قد بعث إلي الملك و لست أدري عما يسألني فقال إنه يريد أن يسألك عن رؤيا رآها أي زمان هذا فقل له إن هذا زمان الكبش فأتى الملك فدخل عليه فقال لما بعثت إليك فقال إنك رأيت رؤيا و إنك تريد أن تسألني أي زمان هذا فقال له صدقت فأخبرني أي زمان هذا فقال هذا زمان الكبش فأمر له بصلة فقبضها و انصرف إلى منزله و تدبر في رأيه في أن يفي لصاحبه أو لا يفي له فهم مرة أن يفعل و مرة أن لا يفعل ثم قال لعلي أن لا أحتاج إليه بعد هذه المرة أبدا و أجمع رأيه على الغدر و ترك الوفاء فمكث ما شاء الله ثم إن الملك رأى رؤيا فبعث إليه فندم على ما صنع فيما بينه و بين صاحبه و قال بعد غدر مرتين كيف أصنع و ليس عندي علم ثم أجمع رأيه على إتيان الرجل فأتاه فناشده الله تبارك و تعالى و سأله أن يعلمه و أخبره أن هذه المرة يفي منه و أوثق له و قال لا تدعني على هذه الحال فإني لا أعود إلى الغدر و سأفي لك فاستوثق منه فقال إنه يدعوك يسألك عن رؤيا رآها أي زمان هذا فإذا سألك فأخبره أنه زمان الميزان قال فأتى الملك فدخل عليه فقال له لم بعثت إليك فقال إنك رأيت رؤيا و تريد أن تسألني أي زمان هذا فقال صدقت فأخبرني أي زمان هذا فقال هذا زمان الميزان فأمر له بصلة فقبضها و انطلق بها إلى الرجل فوضعها بين يديه و قال قد جئتك بما خرج لي فقاسمنيه فقال له العالم إن الزمان الأول كان زمان الذئب و إنك كنت من الذئاب و إن الزمان الثاني كان زمان الكبش يهم و لا يفعل و كذلك كنت أنت تهم و لا تفي و كان هذا زمان الميزان و كنت فيه على الوفاء فاقبض مالك لا حاجة لي فيه و رده عليه».